

خلافکاران موزیک باز

جکی براون / کوننتین تارانتینو / ۱۹۹۷

چاپ شده در : مجله ۲۴

زمان انتشار : اردیبهشت ماه ۱۳۹۲

از یک جهت، جکی براون در کارنامه تارانتینو فیلمی منحصر به فرد به حساب می آید: می توان گفت این سخت ترین تصمیم و انتخاب او در مسیر کاری اش بوده؛ تنها به این دلیل که درست بعد از پالپ فیکشن ساخته شده. تصمیم گیری هر فیلمسازی بعد از ساختن شاهکاری که به سرعت ابعاد بین المللی می یابد و «فرهنگ» خصوصی خاص خود را میان هواداران بیشمارش جا می اندازد و «کالت» می شود، به شدت حساس است و دست و دل هر کارگردانی را، هر چه قدر هم سرشار از اراده و دانایی و اعتماد به نفس، می لرزاند. تنها در یک نمونه آشنای دم دست، اصغر فرهادی تصمیم ناگهانی و عجیبش به رها کردن آن پروژه در آستانه تولید در آلمان و بازگشت یکباره به ایران برای ساختن جدایی نادر از سیمین را مانند «رفتن توی آتش» توصیف کرده بود؛ تنها به این دلیل که درست بعد از درباره الی... باید تصمیم می گرفت چه بسازد. فیلم ظاهراً در کنار ضدمرگ مهجورترین کار اوست و در اعتبارات مربوط به جوایز هم جز یک نامزدی اسکار و دو نامزدی گلدن گلوب (همه فقط برای بازیگران) و یک جایزه بازیگر مرد جشنواره برلین (سمیوئل ال. جکسون)، اتفاق ویژه ای برایش رخ نداده. اما کافی است امروز و بعد از گذشت ۱۵ سال به تماشایش بنشینید تا ببینید اگر تارانتینو همین یک فیلم را هم ساخته بود، می شد به میزان ابداع گری اش در شیوه روایت، شیطنتش در خلق شخصیت های نامتعارف و موقعیت های هم بلاهت بار و هم هوشمندانه و پیچیده و ... بیش از همه، دستیابی اش به «لحن»ی توضیح ناپذیر در قصه گویی و انتقال حس ها و حرف های آدم ها پی برد. تک سکانس های مختلفی در جکی براون هست که به تنهایی میزان تبحر «کارگردانی» تارانتینو را بیش از هر چیز در بخشیدن «لحن»ی ویژه و بی مشابه به موقعیت ها و رفتارهای انسانی نشان می دهد؛ اما چنان جلوه گرانه نیست که این تبحر را به رخ بکشد. سکانس مکالمه کوتاه اوردل (جکسون) و لوییز (رابرت دنیرو) در کافه بعد از ارتباط لوییز و ملانی (بریجت فاندا) با شوخی های درخشانی که اوردل در مورد لزوم احساس گناه لوییز از آن ارتباط مطرح می کند؛ سکانس خروج جکی (پم گریر) از زندان و اولین دیدار او و مکس چری (رابرت فارستر) و کل ارتباطی که بین شخصیت های تبهکار فیلم با موسیقی دو دهه پیش از زمان وقع داستان یعنی دیسکوراک ها و آر اند بی های پرشور و اندوه بار دهه ۱۹۷۰، نمونه های عالی این ویژگی اند که می

توانم به حجمی تا حد دو برابر این نوشته هم موارد دیگرشان را وصف کنم. همدلی های ظریف عاشقانه و در عین حال ابرازنشده بین مکس و جکی که بیش از هر چیز از طریق دل سپردن مکس به موسیقی گروه محبوب جکی یعنی «دلفانیکس» تصویر می شود، از همان وجوه نهان و عاطفی تارانتینویی است که به خصوص در پایان، تمام بار ادبی این احساس ها در رمان المور لئونارد را به روشی به شدت سینمایی و با «فضاسازی» حسی ترسیم می کند و می تواند به دلپذیرترین خاطرة فیلم بدل شود.